

ملوک کرت

(۱۳)

از زندان تاملند

همانطوریکه بزرگان گفته اند: جوانی شعبه از جنون

زمانداری

است ملک فخرالدین در اثر غرور و جنون جوانی نسبت

به پدر عالیقدر خویش سوءادب کرد. پدرش با آنکه او را فوق العاده دوست

می داشت سوءادب او ویرا چنان برا فر وخته ساخت که مهر پدری را

از باد برد و پسر را بزندان افکند ملک فخرالدین هفت سال در زندان پدر

بسر برد. و آخرالامر در سال ۶۹۳ مانند شیرخشمنا کی که بند خود را

بگسلد تنی چند از پاسبانان را از پای در آورد و از زندان خارج شده قلعه

بالا را محل رهائش خویش قرار داد. پدرش فوق العاده اصرار ورزید

که از پناه گاه خود فرود آید وی حرف پدر را کمتر شنید و از تیس او

از قلعه بیرون نیامد.

وقتی که امیر نوروز فرمانده اردوی مغول از داستان حشر ملک فخرالدین

اطلاع یافت چون بسوابق دلادری و سلجوقی او آشنا بود ازینرو برای

جلب دوستی و همکاری وی برادر خویش امیر حاجی را بدر بار ملک

رکن الدین گسیل داشت تا از ملک فخرالدین شفاعت کند و او را به نزدش

بیاورد. نا گفته نباید گذاشت که ملک فخرالدین بعد ها دختر امیر حاجی

را به عقد ازدواج خود در آورد و با امیر نوروز بدینوسیله پیوند خویشی

و دوستی را بیش از پیش استوار گردانید هنگامیکه امیر حاجی بحضور

ملک رکن الدین در قلعه خیسار رسید و بیغام برادر خود را بدو گفت

ملک رکن الدین قبول نکرد. ولی امیر حاجی در انجام رسالت خود بسیار

یافتاری کرد و با اجازه ملک رکن الدین به دیدار ملک فخرالدین در قلعه

بالا رفت و علت آمدن خود را بدر شرح داد ملک فخرالدین از شنیدن آن

مسرور و شادمان گشته گفت که اگر امیر نوروز جمعی از بزرگان را برسم

شفاعت بخدمت پدرم کسبیل دارد و پدر مرا بجان امان دهد از قلعه بالا فرود
 میایم . در نتیجه امیر حاجی از خیسار برگشت و با تعجیل هر چه تمام تر خود
 را به امیر نوروز رسانید و نتایج مذاکرات خود را با فرمانروای خیسار
 بدو باز گفت امیر نوروز بار دیگر خواهی شهاب الحق و الدین جامی
 و قطب الحق و الدین چشتی را برای شفاعت در محضر ملک رکن الدین فرستاد
 و قتیکه آن دو مرد عارف بدر بار ملک رسیدند و پیغام امیر نوروز را
 بدو گفتند . ملک در اثر اصرار ایشان برگناه فرزندان رشید خود
 خط عفو کشید و او را بجان امان داد . سپس شفاعت کنندگان به نزد
 ملک فخرالدین در قلعه بالا رفتند و بعد از مذاکراتی که در میان ایشان
 صورت گرفت او را با خود از قلعه فرود آوردند ولی ملک رکن الدین
 سوگند یاد کرده بود که روی او را نهینند ، لذا پسر را بحضور خویش
 نپذیرفت . ملک فخرالدین پس از وداع با دوستان و نزدیکان خود
 بسوی دارالملک هرات رهسپار گردید . وقتیکه موکب او به اسفزار
 فرود آمد بزرگان آندیار و سایر مردم ویرا استقبال شایانی کردند
 ملک پس از توقف مختصر در آنجا به هرات وارد شد و سپس به ملاقات
 امیر نوروز بسوی طوس شتافت . وقتیکه در اردوی او رسید سخت مورد احترام
 و نوازش امیر نوروز قرار گرفت و فرماندهان اردوی مغول برای جلب دوستی
 او دختر برادر خویش امیر حاجی را به عقد ازدواج ملک در آورد .
 ملک فخرالدین در اردوی امیر نوروز مصدر خدمات شایسته ای
 قرار گرفت و بعضی از دشمنان سرسخت او را شکست داد چنانکه در سال
 ۶۹۵ ملک فخرالدین بالشکر فراران به «خواف» رفت و محمد بن محمود
 را که با امیر نوروز دشمنی میورزید مستأصل گردانیده و به نزد امیر نوروز
 مراجعت کرد . امیر نوروز در اثر این خدمت او حکومت هرات را بوی
 تفویض کرد . و ملک (در اثنا تئیه پدرش در قلعه خیسار در حال انزوا
 بسر میبرد) با قدرت کامل زمام امور هرات را بدست گرفت و همچنان

برای از بین بردن ملك بنا لتكین - حکمران «فراه» لشکر بدانند یا ر کشید
و او را در محاصره گرفت. بالاخر «زمامدار» «فراه» خود را به ملك فخرالدین
تسلیم کرد و ملك از فراه برخاست و به هرات نشست.

ملك فخرالدین در سال ۶۹۵ در اثنائیکه دو اخان پسر بر اق حاکم
ماوراءالنهر اکثر حصص کشور ما را مورد تهاجم و تاخت و تاز خویش قرار
داده بود، مرکز نامی را که بکتن از بزرگان اردوی او بود در غرستان
دستگیر و اسیر نموده به اردوی امیر نوروز در طوس برده بدو تسلیم کرد.
امیر نوروز بر ملك آفرین فراوان خوانده و بر او همعنان خویش و بدر بار
«غازان» در عراق برد. و خدمات ملك را در محضر غازان آنطور بسکه
شایسته بود تذکر داد. غازان ملك را در حضور خود پذیرفته و مقدمش را
گرا میداشت و فرمان ولایت هرات را بنام او صادر کرده رخصت مراجعت
داد و همچنان ده هزار دینار نقد به یاران ملك بخشید.

امیر نوروز بدر بار هرات خواجه صدر الدین احمد خالیدی مشهور به
«صدر جهان» چون بار دیگر به منصب
و زارت از طرف غازان مفتخر گردید

پناهنده می شود

بر آن شد که از امیر نوروز انتقام گیرد. ازینرو با همکاری چند تن دیگر
که با امیر نوروز دشمنی داشتند در حضور سلطان محمود غازان به سعایت
و بد گوئی او پرداختند و گفتند که امیر نوروز با سلطان مصر به بر انداختن
اساس سلطنت غازان اتحاد و اتفاق کرده اند و حتی از زبان او نامهای
بعنوان پادشاه مصر جعل کردند در نتیجه احساسات غازان را بدشمنی
امیر نوروز برانگیختند و او هم بدون تأمل و تحقیق فرمان داد که امیر نوروز
و طرفدارانش را در هر جائیکه بدست بیاورند بدون پرسش و محاکمه بقتل
برسانند امیر نوروز در نیشاپور از فرمان ظالمانه غازان مطلع گردید
علی الرغم سپاهیان خویش با چهار صد تن به هرات گریخت و به ملك
فخرالدین پناهنده شد. و ملك امیر و یاران او را با طیب خاطر بدر بار خورد

پذیرفت اما در خلال همین وقت قتلغ شاه با هفتاد هزار سوار به تعقیب امیر نوروز به نزدیک هرات رسیدند و آنجا را در محاصره گرفتند اما بشهر هرات دست نیافتند در هنگامی که قتلغ شاه تسلیم امیر نوروز را از ملک فخرالدین درخواست کرد، جمعی از یاران امیر نوروز به توطئه علیه ملک پرداخته او را بگرفتن ملک ترغیب کردند اما امیر نوروز از انجام این کار که خیلی مشکل و دشوار مینمود امتناع ورزید در این اثناء داستان توطئه آنان به اطلاع ملک فخرالدین رسید وی از عاقبت خویش هراسیده و بفکر آنکه از طرف یاران امیر نوروز غافلگیر نگردد پس از مشوره با درباریان خود به تفصیلی که در کتب تاریخ مانند روضة الصفا و تاریخ نامه هرات (۱) و غیره ذکر شده امیر نوروز را به قتلغشاه تسلیم کرد و قتلغ و پرا در سال ۶۹۶-۲۲ ذی القعد، آنسال به قتل رسانیده و سرش را بدر بارغان فرستاد در اثر از بین رفتن امیر نوروز قدرت ملک فخرالدین به معراج خود رسیده و غازان زمامداری او را از هرات تار و دسند و آب آمویه بر سمیت شناخت ملک در سال ۶۹۷ زمام امور کشوری بدین پهنائی را بدست گرفت و زمامداران ولایات غور، غرجستان، جرزوان، خواف، جام و اسفزار و سایر مناطق برای اظهار اطاعت بدربار او در هرات آمدند و شرائط فرما نبر داری بجای آوردند ملک همه را با دادن خلعت شاهانه از حضور خویش مرخص گردانید.

مجموع علوم انسانی

ملک فخرالدین از نکودریان
 نکو در بان عبارت از طائفه ای بودند که
 همواره در میان سیستان و عراق عجم قشلاق
 حمایت میکنند

برپا کرده و بدینصورت بزندگی دهاتی خود

ادامه میدادند. چون به مسافران آزار میرسانیدند و بدزدی و رهنیزی شهرت داشتند ازینرو غاران از ایشان تعهد نامه ای گرفته بود که موجب آزار مسافران نگرددند از دزدی و راهزنی خود داری کنند (باقی دارد)

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۱۲۲ هندو تاریخ نامه هرات ص ۴۲۴ - ۴۳۱ کلکته